

# دکتر گری یتس، کتاب دوازدهم، جلسه شانزدهم، یونس، تاریخ گرایی

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در حال تدریس در مورد کتاب دوازدهم است. این جلسه شانزدهم، مقدمه‌ای بر کتاب یونس، تاریخ‌نگاری است.

ما در مطالعه خود آماده‌ایم تا به بررسی کتاب یونس بپردازیم.

من کمی از شروع این مطالعه می‌ترسم، چون متوجه شده‌ام و می‌فهمم که از بین تمام کتاب ۱۲ و پیامبران کوچک، یونس احتمالاً کسی است که ما با آن بیشتر آشنا هستیم. این کتابی است که ما از زمان مدرسه یکشنبه روی آن تمرکز کرده‌ایم. ما این را در زمان بسیار زودتری در زندگی خود شنیده‌ایم.

بنابراین، عامل ارباب این است که چه چیزی می‌توانیم در مورد این کتاب بگوییم که جدید باشد یا چیزی به درک ما اضافه کند؟ ما قصد داریم با تمرکز بر این سوال که آیا باید کتاب یونس را به عنوان یک تمثیل بخوانیم یا به عنوان یک روایت تاریخی، شروع کنیم. ما به برخی از سوالات، شواهد و مسائل مربوط به آن خواهیم پرداخت. قبل از انجام این کار، می‌خواهم یک نکته یا ضمیمه نهایی به بحث خود در مورد هوشع ارائه دهم. سپس، از این به عنوان راهی برای ورود به بحث خود در مورد کتاب یونس استفاده خواهیم کرد.

اما همانطور که کتاب هوشع، پیام بی‌وفایی اسرائیل به خداوند، را بررسی می‌کنیم، یکی از چیزهایی که در مورد کتاب هوشع برایم ارزشمند بوده، شیوه‌ای است که پیامبر با پیام خود، اشارات پیشین به سنت‌های عهد عتیق یا وقایع عهد عتیق را در هم می‌آمیزد. اگر برای خواندن و تأمل در مورد برخی از این موارد وقت بگذارید، می‌تواند درک شما از عهد عتیق را افزایش دهد. همچنین می‌تواند به شما کمک کند تا نیرو، قدرت و بلاغت پیام هوشع را درک کنید.

حال، ایده‌ی پژوهش انتقادی اغلب این بوده است که اسفار پنجگانه یا بسیاری از بخش‌های عهد عتیق در زمان بسیار دیرتری در تاریخ اسرائیل، چه در دوره‌ی تبعید و چه پس از تبعید، نوشته شده‌اند. احتمال زیادی وجود دارد که عهد عتیق ویرایشی داشته باشد که منجر به رسیدن عهد عتیق به شکل نهایی خود در آن دوره شده است. اما من فکر می‌کنم آشنایی هوشع با این سنت‌ها و چیزها یادآوری برای ماست که سنت‌ها و متونی که در عهد عتیق می‌بینیم، تاریخی باستانی دارند که به مراحل اولیه‌ی تاریخ اسرائیل بازمی‌گردد.

فقط می‌خواهم به چند مورد از این موارد اشاره کنم. یکی از مواردی که چندین بار در کتاب هوشع به آن اشاره شده است، خروج است. این تعجب‌آور نیست زیرا این رویداد، رویداد اصلی رستگاری خداوند و چگونگی شکل‌گیری اسرائیل به عنوان یک ملت است.

در هوشع فصل ۸، آیه ۱۳، خداوند قرار است اسرائیل را به خاطر گناهانشان مجازات کند. او قرار است گناه آنها را به یاد بیاورد و آنها به مصر بازخواهند گشت. بنابراین، بخشی از پیام هوشع این است که تاریخ نجات در شرف واژگون شدن است و خداوند قرار است قوم خود را داوری کند.

اما این تنها چیزی نیست که هوشع در مورد خروج می‌گوید. زیرا در فصل ۱۱ آیه ۱، وقتی اسرائیل کودک بود، او را فراخواندم و از مصر پسر را فراخواندم. این یادآوری آن رویداد نخستین است و سرپیچی و نافرمانی

اسرائیل از خدا با توجه به این واقعیت که آنها نسبت به نجاتی که خدا برایشان به ارمغان آورده بود، ناسپاس بوده‌اند، شدیدتر است.

با این حال، پس از پایان داوری، خداوند کار رهایی‌بخش دومی را انجام خواهد داد. خروج دومی رخ خواهد داد که در آن خداوند مانند شیر غرش خواهد کرد و قوم اسرائیل از تبعید خود، لرزان مانند پرندگان مصر و مانند کبوتران سرزمین آشور، باز خواهند گشت. بنابراین، در کتاب هوشع، استفاده قدرتمندی از سنت خروج وجود دارد.

من فکر می‌کنم این موضوع به عهد جدید نیز سرایت کرده است. متن هوشع ۱:۱۱ در انجیل متی با اشاره به زندگی عیسی استفاده شده است. متی می‌گوید که رفتن عیسی به مصر در کودکی، زمانی که یوسف آنها را برای فرار از دست هیرودیسیس به آنجا برد، تحقق آیه ۱ از باب ۱۱ هوشع است که می‌گوید: «پسرم را از مصر فراخوانده‌ام.»

ممکن است به آن نگاه کنیم و بگوییم، خب، من همین الان هوشع ۱:۱۱ را خواندم. به نظر نمی‌رسد که در مورد مسیح صحبت کند. متی چه می‌کند؟ خب، متی در اینجا به نوعی گونه‌شناسی می‌پردازد که در آن به وقایع عهد عتیق به همان روشی که هوشع اشاره می‌کند، اشاره می‌کند. همانطور که خدا پسرش اسرائیل را از مصر بیرون آورد، آن الگو به زندگی عیسی نیز منتقل می‌شود.

عیسی به عنوان پسر خدا، به عنوان نماینده نهایی اسرائیل نیز از مصر بیرون آورده خواهد شد. بین زندگی اسرائیل در عهد عتیق و زندگی عیسی در عهد جدید، شباهتی وجود دارد. من فکر می‌کنم این موضوع این ایده را منتقل می‌کند که عیسی تکمیل تاریخ اسرائیل است و کسی است که در نهایت اسرائیل را قادر می‌سازد تا هر آنچه خدا از آنها خواسته است، باشد.

همانطور که گرگ بیل اشاره کرده است، متی زمینه کلی کتاب هوشع را نادیده نمی‌گیرد، زیرا همانطور که خواندیم، در کتاب هوشع به خروج نهایی، به خروج دوم اشاره شده است، و زندگی و خدمت عیسی قرار است آن را محقق کند. یکی دیگر از سنت‌های عهد عتیق که می‌بینیم در کتاب هوشع به طور مؤثر به آن اشاره شده است، یعقوب پدرسالار و زندگی اوست. در کتاب هوشع، فصل ۱۲، آیه ۲، خداوند کیفرخواستی علیه یهودا دارد و یعقوب را بر اساس راه‌هایش مجازات خواهد کرد.

او او را مطابق اعمالش مجازات خواهد کرد. و به یاد داشته باشید که یعقوب، در کتاب پیدایش، همیشه یک شخصیت نمونه و وحشتناک نیست. او کارهایی انجام می‌دهد که با نادرستی، فریب، دزدیدن حق نخست‌زادگی و درگیری با برادرش عیسو، مشکلاتی ایجاد می‌کند.

و این در هوشع منعکس شده است. در رحم، او پاشنه برادرش را گرفت و در بزرگسالی، با خدا جنگید. او با یک فرشته جنگید و پیروز شد.

او گریست و به دنبال لطف او بود. او در بیت‌ئیل با خدا ملاقات کرد و در آنجا خدا با ما، خداوند، خدای لشکرها، سخن گفت. بنابراین، علیرغم گذشته‌ی پر فراز و نشیب یعقوب، در نهایت او در بیت‌ئیل با خدا ملاقات کرد.

او خداوند را طلبید و در نتیجه‌ی آن رابطه‌ای از سر گرفته شد. هوشع قوم اسرائیل را نیز به انجام همین کار تشویق می‌کند. در هوشع فصل ۱۲ آیه ۱۲ در مورد فرار یعقوب به سرزمین آرام صحبت خواهد شد، و در آنجا اسرائیل به عنوان همسر خدمت می‌کرد، و به عنوان همسر، گوسفندان را نگهبانی می‌کرد.

خداوند به وسیله یک پیامبر، اسرائیل را از مصر بیرون آورد، اشاره دیگری به خروج، و به وسیله یک پیامبر، از او محافظت شد. همانطور که یعقوب به سرزمینی بیگانه رفت و خداوند در نهایت قوم او را نجات داد خداوند قرار است آن تاریخ را در آینده اسرائیل تکرار کند. آنچه خداوند در گذشته برای اسرائیل انجام داده است، یادآوری از آنچه خداوند قرار است در آینده برای آنها انجام دهد، می باشد.

در هوشع ۸: ۱۱ و ۹ به نابودی سدوم و عموره اشاره شده است. در مقابل، خداوند شهرهایی مانند آدما و زیوئیم را به نابودی کامل سپرد؛ خداوند نمی تواند این کار را برای قوم اسرائیل انجام دهد. هنگامی که خداوند قوم اسرائیل را در هوشع فصل ۲، آیه ۱۵ احیا می کند، این پیام نویدبخش در آنجا داده می شود. می گوید، و در آنجا تاکستان هایی به او خواهیم داد و دره عخور را به دروازه امید تبدیل خواهیم کرد.

بنابراین، ما در اینجا با یک وارونه سازی از تاریخ گذشته اسرائیل مواجه هستیم، زیرا دره عخور محل گناه عخان و این مجازاتی است که به دلیل نافرمانی از قوانین جنگ مقدس بر عخان اعمال شد، و در نهایت این مکان به مکانی برای امید تبدیل خواهد شد، زیرا دره عخور به دری از امید تبدیل خواهد شد و او در روزهای جوانی خود، مانند زمانی که از سرزمین مصر بیرون آمد، در آنجا پاسخ خواهد داد. اشاره دیگری به خروج از مصر نیز در این مورد وجود دارد. بنابراین، چیزی که در گذشته اسرائیل بار معنایی منفی داشت، بار معنایی مثبتی پیدا می کند.

عمق شرارت اسرائیل با اشاره ای در هوشع، فصل ۹، آیه ۹ بیان شده است. آنها خود را مانند روزهای جبعه، عمیقاً فاسد کرده اند. او گناه آنها را به یاد خواهد آورد و گناه آنها را مجازات خواهد کرد. فصل ۱۰، آیه ۹ زیرا همانطور که شما در روزهای جبعه گناه کردید، ای اسرائیل، آنها در آنجا ادامه داده اند.

آیا جنگ علیه ظالمان در جبعه آنها را فرا نخواهد گرفت؟ جبعه جایی است که ما داستان وحشتناک کتاب داوران در مورد تجاوز به کنیز و سپس قتل او و سپس جنگ داخلی که در نتیجه آن رخ می دهد را داریم. آن واقعه وحشتناک از تاریخ گذشته اسرائیل به عنوان راهی برای صحبت در مورد ارتداد و گناه آنها در زمان حال یادآوری می شود. یکی دیگر از این موارد که به آن اشاره خواهیم کرد.

هوشع فصل ۹ آیه ۱۰ با اشاره به بت پرستی اسرائیل می گوید که آنها به بعل فغور آمدند و خود را وقف چیزی کردند که مایه ننگ بود و مانند چیزی که دوست داشتند، منفور شدند. بنابراین، در اینجا به یک نمونه عالی از بت پرستی اسرائیل قبل از ورودشان به سرزمین اسرائیل اشاره می شود. پیامبر به زیبایی و به طور مؤثر از این تصاویر از گذشته اسرائیل برای تشویق آنها استفاده می کند.

خداوند مانند گذشته برای شما کار رستگاری انجام خواهد داد، اما در مواقع دیگر برای مقابله با آنها، شما درست مانند مردم جبعه شده اید. این یک مقایسه بسیار وحشتناک است. شما درست مانند افرادی شده اید که در بعل فغور در فصل ۲۵ کتاب اعداد، این خدایان دروغین را پرستش و مرتکب فساد جنسی شدند.

بنابراین، اگر می خواهیم عهد عتیق را بفهمیم، اگر می خواهیم انبیای عهد عتیق را بفهمیم، گاهی اوقات نگاه کردن به تمام روش های مختلفی که عهد عتیق به خود ارجاع می دهد، شگفت انگیز است. سپس اگر خواهیم پولس یا عهد جدید را بفهمیم، متوجه می شویم که آنها کار یکسانی انجام می دهند. یکی از دلایلی که ما به عنوان مسیحی گاهی اوقات با کتاب مکاشفه مشکل داریم این است که این کتاب مملو از ارجاعات به عهد عتیق و به ویژه انبیای عهد عتیق است.

بنابراین، توجه به این موارد می تواند مطالعه شما از کتاب هوشع را بهبود بخشد. نکته دیگری که می خواهیم در مورد کتاب ذکر کنم، این است که در سراسر کتاب هوشع تعدادی تصویر و استعاره، قدرتمند وجود دارد که هم برای خدا و هم برای مردم و برای داوری ای که خدا قرار است به ارمغان بیاورد،

به کار رفته است. ما فقط به استعاره‌ی اسرائیل به عنوان همسر بی‌وفا و خدا به عنوان شوهر وفادار توجه نمی‌کنیم.

در اینجا فهرستی از تعدادی از آنها آمده است. اگر می‌خواهید به این موارد نگاهی بیندازید و آنها را بیشتر بسط دهید، می‌توانید برخی از این موارد را در مطالعه خودتان انجام دهید. خدا در کتاب هوشع ۵:۱۲ به پروانه و پوسیدگی تشبیه شده است.

من هیچ دوره آموزشی ستایشگری نشنیده‌ام که از این تشبیه خاص استفاده کند، اما در مورد داوری‌ای که خدا قرار است بر آنها نازل کند، صحبت می‌کند. خدا در هوشع ۵:۱۴ شیر گرانی است که قرار است قوم خود را داوری کند. در باب ۱۰:۱۱، شیر گرانی قرار است آنها را بازگرداند.

خدا مانند باران‌های بهاری و زمستانی است که اسرائیل را تازه می‌کند. این بعل نیست که این کار را می‌کند. خداوند پدر اسرائیل است.

در فصل‌های ۱-۱۱:۴، پسر خود را از مصر بیرون آورده‌ام. در کتاب هوشع، از دو نزدیکترین رابطه انسانی ممکن برای صحبت در مورد نزدیکی اسرائیل و خداوند در رابطه عهدی‌شان استفاده شده است. او عاشق وفادار قوم خود است.

هوشع ۸:۱۱-۱۱ نمی‌تواند آنها را رها کند. او مانند شیر، پلنگ و خرسی است که نابود می‌کند. ما قطعاً شباهت‌ها و مقایسه‌هایی بین هوشع و موعظه عاموس می‌بینیم.

او شفا دهنده‌ای است که در نهایت ارتداد اسرائیل را احیا خواهد کرد. هوشع ۴:۱۴، او مانند شب‌نم طراوت‌بخش است. فصل ۵:۱۴، او مانند کاج سبز است.

فصل ۸:۱۴. بنابراین، به شیوه‌ای قدرتمند، نه دوباره با استفاده از مقولات الهیات سیستماتیک، بلکه با استفاده از تصاویر و استعاره‌ها، جنبه دوگانه خدا را هم به عنوان خدایی مقدس که گناه را مجازات می‌کند و هم به عنوان خدایی مهربان که در نهایت احیا و برکت خواهد داد، درک می‌کنیم. از سوی دیگر، استعاره‌هایی که برای صحبت در مورد اسرائیل استفاده می‌شوند، اکثر آنها نسبتاً منفی هستند تا خیانت آنها به عهد را برجسته کنند. در فصل‌های ۱-۳، آنها همسر بی‌وفا هستند.

فصل ۱۶:۴، فصل ۱۱:۱۰، و فصل ۴:۱۱، آنها یک گوساله لجباز هستند. آنها مانند گوساله طلایی شده‌اند که می‌پرستند. فصل ۱۳:۵، آنها بیمار و پوشیده از زخم هستند.

فصل ۴:۶، عشق آنها به خدا مانند مه و شب‌نم است که خیلی زود محو می‌شود. آنها مانند قاتلان و جنایتکاران هستند. فصل ۷:۶-۹، آنها مانند تنور سوزان هستند.

فصل ۷:۴-۷، در شهوت قدرت غرق شده‌اند. آنها مانند نان نیم‌پخته هستند، از یک طرف سوخته و از طرف دیگر خام. فصل ۷:۸، از نظر استراتژی‌های سیاسی معیوب خود، مانند کبوتری هستند که در جستجوی راه‌حل‌های سیاسی، بین گزینه‌های مختلف در نوسان است.

فصل ۷:۱۱، آنها مانند کمان معیوبی هستند که جنگجو به نبرد می‌برد و نمی‌تواند به آن تکیه کند. فصل آنها مانند الاغی وحشی و سرکش هستند. فصل ۹:۸، آنها مانند شاخه‌ای شناور بر روی آب هستند، ۷:۱۶ که به سادگی با خود برده خواهد شد.

در فصل ۷:۱۰، آنها مانند کودکان سرکش هستند. در فصل ۱۱:۱-۴، آنها مانند مه، شبنم، گاه و دود هستند که از نظر وفاداری به خدا و پایداری‌شان به دلیل داوری که در راه است، با وزش باد از بین می‌روند. همچنین، در سراسر کتاب استعاره‌های مؤثری از داوری خدا وجود دارد، تا بار دیگر به مردم یادآوری کند که این داوری چقدر وحشتناک و هولناک خواهد بود.

داوری خدا چگونه است؟ مانند سیل آب است. فصل ۱۰:۵، مانند شمشیر است. فصل ۵:۶، مانند رعد و برق است.

فصل ۵:۶، این محصولی است که اسرائیل درو خواهد کرد. فصل ۱۱:۶ گردبادی است که آنها را نابود خواهد کرد. آنها باد کاشتند و گردباد را درو خواهند کرد.

این حمله یک حیوان وحشی است. فصل ۱۳:۸، این درد زایمان است. فصل ۱۳:۱۳، یک تصویر بسیار مؤثر.

مثل باد سوزانی است که آنها را خواهد سوزاند. فصل ۱۳:۵. بنابراین، انواع و اقسام اتفاقات در این کتاب‌های نبوی رخ می‌دهد، اشاراتی به سایر وقایع عهد عتیق و استعاره‌هایی که فکر می‌کنم می‌توانند به ما در درک و ارزش‌گذاری پیام ادبی پیامبران کمک کنند. بنابراین، بالاخره کتاب هوشع را تمام می‌کنیم و می‌خواهم در اینجا درباره یک موضوع ادبی دیگر و یک موضوع تاریخی و الهیاتی صحبت کنم.

همه ما کتاب یونس را می‌شناسیم. ما با داستان آن بسیار آشنا هستیم، اما یکی از سوالات اصلی تفسیری که مطرح می‌شود این است: این فقط بحثی بین محققان انتقادی در مقابل محققان انجیلی نیست، بلکه حتی محققان انجیلی امروز در حال بحث در مورد این هستند که آیا باید یونس را به عنوان یک داستان تاریخی یا تمثیلی یا به نوعی ترکیبی از هر دو بخوانیم؟ بخشی از مسئله تاریخی بودن یونس مربوط به باورپذیری برخی از وقایعی است که در داستان یافت می‌شود. همه ما می‌دانیم که پیامبری توسط یک ماهی بلعیده شده و سپس از دهانش بیرون انداخته شده است، اما وقایع معجزه‌آسای دیگری نیز وجود دارد.

ناگهان طوفانی به پا می‌شود که خدا به راه می‌اندازد، در حالی که یونس سعی می‌کند از دست خدا فرار کند. پیامبری هست که از کشتی به دریا انداخته شده و توسط این ماهی که خدا تعیین می‌کند نجات می‌یابد. گیاهی هست که در یک روز رشد می‌کند و بعد کرم کوچکی هست که کل آن گیاه را می‌خورد.

در فصل سوم کتاب یونس، حیواناتی را می‌بینیم که پلاس و خاکستر پوشیده‌اند، زمانی که شهر نینوا توبه می‌کند. برخی از محققان می‌گویند این نوع چیزهای اغراق‌آمیز و عجیب و غریب، نه فقط چیزهای ماوراءالطبیعه، بلکه چیزهای اغراق‌آمیزی هستند که ممکن است نشان دهند که این کتاب باید بیشتر به عنوان یک تمثیل خوانده شود. در مورد معقول بودن فرستادن پیامبر توسط خدا به یک ملت خارجی، به ویژه به آشوریان، چه؟ ما چنین چیزی را در جاهای دیگر عهد عتیق نمی‌بینیم.

هیچ مدرکی از تاریخ مبنی بر پاسخ آشوریان وجود ندارد، اگرچه اینکه چرا لزوماً انتظار چنین چیزی را داریم، موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. چرا این مردم به یونس گوش می‌دادند؟ آنها هیچ سابقه‌ای با یونس به عنوان یک پیامبر ندارند. آنها خداوند را به عنوان خدای خود نمی‌شناسند.

چرا باید گوش بدهند؟ و بنابراین، دیگران استدلال کرده‌اند که کل این ایده که خدا پیامبری را برای قومی بیگانه فرستاده و ناگهان این آشوریان شرور توبه کرده و به سوی خدا روی آورده‌اند، باور کردن آن معقول نیست. برخی به این نتیجه رسیده‌اند که یونس شخصیتی غیرتاریخی است، بیشتر به خاطر مسائل ادبی. عناصری از تمثیل در داستان وجود دارد.

نام یونس، یونس، کلمه‌ای به معنای کبوتر است. به نظر می‌رسد که این نشان می‌دهد که او برای ملت اسرائیل نمادین است. بنابراین، به جای اینکه این را به عنوان یک رویداد تاریخی ببینیم، یعنی بلعیده شدن یونس توسط یک ماهی، و سپس رفتن او به عنوان یک پیامبر به آشور، شاید این صرفاً نمادی از تجربه اسرائیل باشد.

آنها در تبعید بلعیده شده‌اند و مجبور خواهند شد در میان این مردم بت‌پرست زندگی کنند. طنز قابل توجهی در کتاب وجود دارد. یکی از چیزهایی که می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم و کمی که به این موضوع نزدیک می‌شویم، آن را بسط دهم این است که من از بسیاری جهات معتقدم که یونس به عنوان ضد پیامبر توصیف شده است.

اگر می‌خواهید دقیقاً برعکس ظاهر یک پیامبر، اعمال او یا واکنش او را مثال بزنید، یونس نمونه‌ی بارز آن است. وقتی خدا یونس را فرا می‌خواند تا به نینوا برود و موعظه کند، یونس کاری را انجام می‌دهد که ما از دیگر پیامبران عهد عتیق نمی‌بینیم. یونس آنقدر در برابر رسالت نبوی خود مقاومت می‌کند که ترجیح می‌دهد از کشتی به دریا انداخته شود تا اینکه مجبور شود برای گروهی از بت‌پرستان موعظه کند.

بنابراین، طنز زیادی در آن وجود دارد. در پایان کتاب، یونس به مردم نینوا و سرنوشت یا رفاه آنها اهمیتی نمی‌دهد. او بیشتر نگران آفتاب‌سوختگی است که قرار است بر سرش بنشیند.

بنابراین، آیا این عناصر ادبی ما را ملزم می‌کنند که این را صرفاً به عنوان یک تمثیل ببینیم؟ من فقط می‌خواهم این نکته را مطرح کنم که در حین بررسی این موضوع، این کتاب قطعاً اثری است که منعکس‌کننده‌ی بخش زیادی از هنر ادبی است. من این ویژگی را در مورد کتاب دوست دارم. این یکی از چیزهایی است که من از آن قدردانی می‌کنم.

اما هنر ادبی و پیچیدگی در شیوه روایت داستان یا شکل‌گیری ادبی آن، امکان تاریخی بودن آن را منتفی نمی‌کند. من فکر نمی‌کنم که ما باید این موارد را در تضاد با یکدیگر ببینیم. انجیل‌ها در ارائه زندگی عیسی، آفرینش‌های ادبی بسیار هنرمندانه‌ای هستند که تاریخی بودن آنها را زیر سوال نمی‌برد.

یکی دیگر از مسائل تاریخی که مطرح می‌شود این است که اغلب اظهاراتی در کتاب وجود دارد که یا مبهم یا نادرست تلقی می‌شوند. به عنوان مثال، هیچ اشاره یا ذکری از پادشاه خاص نینوا که در اینجا مطرح شده است، وجود ندارد، اگرچه مطمئن نیستم که لزوماً باید چنین انتظاری داشته باشیم. در داستان خروج، در کتاب خروج، ما درباره فرعون می‌آموزیم.

ما نام او را نمی‌دانیم. یکی از مسائلی که مورخان و باستان‌شناسان در مورد آن بحث زیادی داشته‌اند این است که فرعون زمان خروج چه کسی بوده است؟ ما لزوماً انتظار نداریم که این پادشاه خارجی شناسایی شده باشد. هیچ سند تاریخی در کتاب وجود ندارد.

احتمال وجود اشتباهات تاریخی وجود دارد. شهر نینوا تا زمان سناخریب پایتخت سلطنتی نبود. چرا پادشاه آشور آنجاست؟ به نظر می‌رسد که این داستان گرایشی به یهودا دارد.

یونس، بندری که از آن خارج می‌شود، یافا است. او به سمت معبد اورشلیم دعا می‌کند. چرا این موضوع باید در مورد یک اسرائیلی شمالی صادق باشد؟ بنابراین، برخی مسائل تاریخی وجود دارد.

با این حال، همانطور که اینجا کمی در مورد زمینه تاریخی صحبت می‌کنیم، من معتقدم که یک زمینه بسیار محتمل برای داستان یونس وجود دارد که به نظر من به اعتبار داستان می‌افزاید. ما در مورد آن صحبت خواهیم کرد. موضوع دیگری که مطرح شده است، و من فکر می‌کنم یکی از دلایلی که ما اغلب این بحث را داریم و در مورد آن صحبت شده است، این است که در گذشته، اغلب افراد محافظه‌کار می‌خواستند از این داستان به عنوان یک داستان تاریخی دفاع کنند.

فکر می‌کنم نمونه‌هایی از چیزی که من آن را دفاعیات اغراق‌آمیز می‌نامم، داریم. برخی از نمونه‌های تاریخی افرادی که از بلعیده شدن توسط ماهی‌ها، نهنگ‌ها یا موجودات دریایی جان سالم به در برده‌اند، این قیاس‌ها جالب هستند. داستان‌های ملوانان یا ماهیگیرانی که از عرشه کشتی به دریا افتاده‌اند و در واقع از شکم ماهی بیرون کشیده شده‌اند، نشان می‌دهد که این اتفاق می‌افتد.

با این حال، این داستان‌ها از بسیاری جهات با آنچه که ما در مورد یونس می‌بینیم، مطابقت ندارند. اکثر آن افراد در زمان وقوع این تجربیات نزدیک به مرگ بودند. یونس، وقتی از ماهی بیرون انداخته می‌شود، بلافاصله به خشکی پرتاب می‌شود و خیلی سریع به سمت شهر نینوا می‌رود.

بنابراین، ممکن است نمونه‌هایی از دفاعیات اغراق‌آمیز وجود داشته باشد. من فکر می‌کنم گاهی اوقات مشکل قطعیت جزئی وجود دارد. آیا ممکن است که یونس صرفاً یک تمثیل باشد؟ بله، این یک احتمال است.

فکر نمی‌کنم این آزمونی برای راست‌گویی باشد. من تعدادی از دوستان انجیلی و محققان عهد عتیق را می‌شناسم که اکنون بسیار انجیلی هستند، به مرجعیت کتاب مقدس اعتقاد دارند، دکترین خطاناپذیری را تأیید می‌کنند، اما به دلیل برخی از دلایل ادبی که در مورد آنها صحبت کردیم، این را بیشتر به عنوان یک داستان تمثیلی می‌بینند. پاسخ من به این سوال این است که مطمئن نیستم که ما به اندازه کافی شاخص‌های واضح یا نشانگرهای ژانری ببینیم که بگوییم این قطعاً باید به عنوان یک تمثیل خوانده شود.

بنابراین، من متقاعد نشده‌ام که این شاخص‌ها به اندازه‌ای که گاهی اوقات برای برخی از محققان تعیین‌کننده به نظر می‌رسند، تعیین‌کننده باشند. ما از دوم پادشاهان، فصل ۱۴، آیات ۲۳ تا ۲۵، می‌دانیم که یونس یک شخصیت تاریخی و پیامبر در دوران سلطنت یربعام دوم بود. در واقع، یونس پیامبری بود که برای یربعام دوم در مورد گسترش قلمرو و گسترش مرزهایش پیشگویی کرده بود.

خداوند یونس را فرستاده بود تا آن نقش را انجام دهد، آن پیام را به یربعام دوم اعلام کند. و بنابراین در آن مورد، و در آن مورد، یونس پیام بسیار مثبتی را به مردم اسرائیل ارائه می‌دهد. در دوم پادشاهان فصل ۱۴ آیه آمده است که یربعام دوم مرز اسرائیل را از لابتوت - حمات تا دریای عربیه بازسازی کرد، طبق کلام ۲۵ خداوند، خدای اسرائیل، که او از طریق بنده‌اش یونس، پسر امیتای، پیامبری که از جت-حافر بود، بیان کرد.

ما در ابتدای کتاب یونس چنین توضیحی نداریم، اما در حال حاضر در کتاب مقدس عبارت دیگری در مورد یونس به عنوان یک شخصیت تاریخی واقعی وجود دارد. من فکر می‌کنم این موضوع به طنز ماجرا می‌افزاید که یونس فردی است که برای موعظه این پیام انتخاب شده است، پیامی که منجر به ابراز شفقت خداوند به دشمن اسرائیل می‌شود. طنز ماجرا اینجاست که او کسی بود که این پیام مثبت را به اسرائیل موعظه کرد، تا حدی به این دلیل که آشوریان در دوران سلطنت یربعام دوم در حال زوال بودند.

بنابراین، یونس به وضوح یک شخصیت تاریخی واقعی است. بنابراین، به نظر می‌رسد که این موضوع ما را به سمتی سوق می‌دهد که آنچه را که در کتاب یونس برای او اتفاق می‌افتد، به عنوان یک روایت و شرح تاریخی واقعی ببینیم. من معتقدم که در اینجا مسئله‌ی اعتبار کتاب مقدس مطرح است.

اگر کسی صرفاً بر اساس عناصر ماوراءالطبیعه موجود در داستان، تاریخی بودن یونس را رد کند، در بسیاری از روایت‌ها و داستان‌های دیگر در عهد عتیق و جدید نیز با مشکل مواجه خواهد شد. اگر ما با انجام وقایع ماوراءالطبیعه توسط خدا در ارتباط با زندگی یک پیامبر مشکل داریم، پس با داستان‌های الیاس و الیشع که پر از معجزات هستند و برخی از آنها حتی واقعاً مهم‌تر و دیدنی‌تر از معجزات داستان یونس هستند، چه کنیم؟ اگر قرار است عناصر ماوراءالطبیعه را به سادگی نادیده بگیریم، در مورد معجزات عیسی چطور؟ در مورد داستان‌های خروج چطور؟ باز هم، در سراسر کتاب مقدس، ما به خدای ماوراءالطبیعه خدمت می‌کنیم. من فکر می‌کنم که باید هنگام خواندن کتاب مقدس مراقب باشیم، مراقب باشیم که لنزهای مدرن خود را وارد متن نکنیم تا جایی که عناصر ماوراءالطبیعه موجود را از دست بدهیم.

وقتی کتاب مقدس به ما شهادت می‌دهد که یک پیامبر قادر بوده چیزی را که قرار بود ۱۵۰ یا ۴۰۰ سال قبل اتفاق بیفتد، پیشگویی کند، اغلب تمایلی وجود دارد که بگوییم، خب، این روشی نیست که پیشگویی معمولاً کار می‌کند. این غیرممکن به نظر می‌رسد. بیایید یک توضیح انتقادی برای چرایی این اتفاق پیدا کنیم.

بنابراین، من معتقدم که اینجا یک مشکل وجود دارد. اگر قرار است عناصر ماوراءالطبیعه را از داستان یونس حذف کنیم، با بقیه کتاب مقدس چه باید بکنیم؟ یکی از چیزهایی که به طور خاص ما را به دیدن این به عنوان یک روایت تاریخی وامی‌دارد، فقط این واقعیت نیست که خود یونس یک شخصیت تاریخی است. ما این را از دوم پادشاهان، فصل ۱۴، آیات ۲۳ تا ۲۵ می‌دانیم، اما کتاب یونس در کتاب ۱۲ یافت می‌شود.

تا جایی که می‌توانیم بگوییم، این کتاب‌های نبوی دیگر، رسالت و مأموریت پیامبران واقعی در اسرائیل و یهودا را به تصویر می‌کشند. ما پیامبری مانند عاموس داریم که واقعاً یهودا را ترک کرد، به اسرائیل رفت و این پیام را اعلام کرد. او یک شخصیت تاریخی واقعی است.

به نظر می‌رسد این کتاب که درباره خدمت یونس صحبت می‌کند، چیزی را که واقعاً اتفاق افتاده است، پیامی، موعظه‌ای و مأموریتی را که این پیامبر واقعاً انجام داده است، برای ما بازگو می‌کند. همچنین می‌دانیم که در عهد جدید، در موعظه‌های عیسی به داستان یونس اشاره شده است. متی فصل ۱۲ آیات ۳۹ تا ۴۱.

من فقط این آیات را می‌خوانم و سپس چند نکته را اینجا مطرح می‌کنم. در فصل ۱۲، آیه ۳۹، کاتبان و فریسیان از عیسی نشانه‌ای می‌خواهند، با وجود اینکه او بسیاری از آنها را قبلاً انجام داده است. و بنابراین عیسی در پاسخ به آنها می‌گوید، نسلی شرور و زناکار به دنبال نشانه‌ای است، اما هیچ نشانه‌ای به آنها داده نخواهد شد جز نشان یونس نبی.

زیرا همانطور که یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بزرگ بود، پسر انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود. مردم نینوا در روز داوری با این نسل قیام خواهند کرد و آنها را محکوم خواهند کرد. زیرا آنها در اثر موعظه یونس توبه کردند. و اینک، کسی بزرگتر از یونس اینجاست.

آیه ۴۲، ملکه جنوب در روز داوری با این نسل قیام خواهد کرد و آنها را محکوم خواهد کرد، زیرا او از اقصی نقاط زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود. و اینک، کسی بزرگتر از سلیمان اینجاست. بنابراین، به نظر من، دوباره به نظر می‌رسد که عیسی در اینجا، مانند بسیاری از وقایع و داستان‌های دیگر در عهد عتیق، تأیید می‌کند که داستان یونس واقعی است.

او آن را با داستان ملکه سبا که در روایتی تاریخی در کتاب پادشاهان آمده است، ادغام می‌کند. به نظر می‌رسد عیسی در اینجا تأییدی بر داستان عیسی ارائه می‌دهد. و این برای من به این استدلال که ما باید یونس را به عنوان یک داستان تاریخی بخوانیم، اعتبار می‌بخشد.

اما من فکر می‌کنم، برای اینکه جانب انصاف را رعایت کنیم، باید بگوییم که عیسی می‌تواند به سادگی به یک داستان معروف اشاره یا اشاره کند. فکر نمی‌کنم این بهترین راه برای درک این موضوع باشد، اما عیسی می‌تواند به سادگی به یک داستان معروف از تاریخ اسرائیل اشاره یا اشاره کند. با این حال، به نظر می‌رسد آنچه در اینجا داریم الگویی است که آموزه‌های عیسی در مورد عهد عتیق را مشخص می‌کند.

او این داستان‌ها را به عنوان واقعیت می‌پذیرد. او داستان آدم و حوا را از کتاب پیدایش، تعدادی دیگر از وقایع عهد عتیق، داستان نوح و طوفان نوح را می‌پذیرد. و من فکر می‌کنم ما همین موضوع را در مورد کتاب یونس نیز داریم.

همچنین یک سنت دیرینه در سنت یهودی و مسیحی وجود دارد که کتاب یونس باید به عنوان یک روایت تاریخی خوانده شود. و بنابراین، به همه این دلایل، و امیدوارم که این کار را به روشی انجام ندهیم که سعی کنند این کار را با قطعیت جزمی انجام دهد یا آن را به آزمونی برای راست‌گویی تبدیل کند، من معتقدم که بهترین خوانش یونس، خواندن آن به عنوان یک روایت تاریخی است. باز هم، بدون نشانگرهای ژانر خاص و شاخص‌های ژانری که می‌گویند این کتاب صرفاً یک داستان یا یک تمثیل است، فکر می‌کنم این محتمل‌ترین روشی است که باید این کتاب را بخوانیم.

خب. حالا به عنوان بخشی از این بحث، و برای جمع‌بندی بحث در مورد تاریخی بودن کتاب، اشاره کردیم که یکی از مسائلی که مطرح می‌شود این است که، منظوم این است که، بیایید در مورد این فکر کنیم. آیا واقعاً قابل قبول است که یک پیامبر بتواند به سرزمینی خارجی، به خصوص مردمی به قدرتمندی و شهری به اهمیت شهر نینوا، برود؟ آیا واقعاً قابل قبول است که فکر کنیم این مردم به او گوش می‌دادند؟ آیا اصلاً قابل قبول است که فکر کنیم یونس واقعاً این سفر چند صد مایلی را برای رفتن و موعظه به مردم نینوا انجام داده است، در حالی که نمی‌بینیم پیامبران دیگری در اسرائیل واقعاً این کار را انجام داده باشند؟ هر زمان که ما پیشگویی‌هایی در مورد سایر ملت‌ها داریم، عموماً در این کتاب‌های نبوی دیگر، چیزی که معمولاً می‌بینیم این است که پیامبر این پیام را در مورد این ملت دیگر یا در مورد این پادشاهی دیگر موعظه می‌کرد، اما او آن را برای مردم اسرائیل و یهودا موعظه می‌کرد.

هدف آن پیام‌ها بیشتر برای قوم خدا بود تا برای ملت‌هایی که در موردشان بودند. بسیار خوب. بیایید به زمینه تاریخی خاص خدمت یونس نگاهی بیندازیم.

به یاد داشته باشید که در زمان سلطنت یربعام دوم بر اساس دوم پادشاهان ۱۴:۲۵ تا ۲۷. در بحث خود در مورد کتاب عاموس، در مورد پیشینه تاریخی کتاب دوازدهم و همچنین در مورد زمینه خدمت پیامبران کوچک که در دوره آشوریان خدمت می‌کردند، صحبت کردیم. به یاد داشته باشید که اسرائیل در زمان یربعام دوم از این دوران رونق زیادی برخوردار بود.

یکی از دلایل آن این است که پادشاهی آشور و امپراتوری آشور در قرن نهم به اسرائیل فشار آورده بودند؛ در زمان اخاب، نبرد بین پادشاه آشور و ائتلافی از پادشاهان سوریه-فلسطین که شامل اخاب نیز می‌شد، رخ داده بود. بیهو، در سال ۸۴۱ قبل از میلاد، ۱۲ سال بعد، مجبور شد به شلمانسر، پادشاه آشور، خراج بپردازد. در قرن نهم نیز فشارهایی بر اسرائیل وارد شد، اما در زمان یربعام دوم، اسرائیل از رفاه برخوردار بود زیرا امپراتوری آشور رو به زوال رفته بود.

این دوره از ۸۲۵ قبل از میلاد تا ظهور تیگلات-پیلسر در ۷۴۵ قبل از میلاد ادامه داشت. بنابراین، می‌توانیم خدمت یونس را در این دوران زوال آشور قرار دهیم. در طول سلطنت یربعام، و یکی از تاریخ‌هایی که برای خدمت یونس پیشنهاد شده است، این است که یونس احتمالاً بین سال‌های ۷۷۲ تا ۷۶۰ قبل از میلاد به نینوا رفته و در آنجا موعظه کرده است.

بنابراین، خدمت او به نینوا و خدمت او در دوران سلطنت یربعام دوم ممکن است درست قبل از زمانی رخ داده باشد که خداوند عاموس را به پادشاهی شمالی فرستاد تا آنها را برای داوری که قرار بود بیاید آماده کند. بنابراین، این زمان، زمان زوال آشوریان بود. شاید با نگاهی به برخی از جزئیات این رویداد، به دلیل زوالی که از سر گذرانده بودند و به دلیل برخی از بحران‌های نظامی و اقتصادی که با آن روبرو بودند، این امکان وجود داشته باشد که حتی شهری مانند نینوا و حتی مردمی قدرتمند مانند آشوریان، به نوعی، برای پیامی که یونس برای آنها به ارمغان می‌آورد، از طریق وقایعی که رخ داده بود، آماده شده باشند.

در اینجا به چند مورد از این موارد اشاره می‌کنیم. در دوران سلطنت پادشاه آشور، آشوردان سوم، که از سال ۷۷۳ تا ۷۵۶ سلطنت کرد، قحطی‌ها و شورش‌های مردمی رخ داد. این موضوع با دوره زمانی که ما برای یونس پیشنهاد کردیم، بسیار مطابقت دارد.

بحران اقتصادی و کمبود مواد غذایی و قحطی و مواردی از این دست چنان شدید بود که در برخی مقاطع سوابق نشان می‌دهد که تورم در آشور در آن زمان ۴۰۰٪ بوده است. بنابراین، در شهرهایی مانند نینوا، که کمبود مواد غذایی قابل توجهی وجود داشت، آن قیمت‌ها و این چیزها ممکن است به مردم نشان داده باشد. که خدایان به نوعی از ما ناراضی هستند. زلزله و کسوف خورشید رخ داد.

خورشیدگرفتگی در ۱۵ ژوئن ۷۶۳ پیش از میلاد رخ داد. باز هم، ما در اینجا از تخیل خود استفاده می‌کنیم و به نوعی خلاقانه صحبت می‌کنیم. کتاب مقدس این چیزها را به هم ربط نمی‌دهد یا به این موضوع اشاره‌ای نمی‌کند، اما خورشیدگرفتگی اغلب نشانه‌ای از نوعی فاجعه طبیعی یا فاجعه ملی یا شکست نظامی یا نارضایتی خدایان بود.

این می‌توانست به عنوان نشانه‌ای از خشم یا نارضایتی الهی عمل کند. بنابراین، اگر این اتفاقات یا در ارتباط با یا بلافاصله قبل یا قبل از آمدن یونس رخ داده باشد و او این پیام را در ۴۰ روز موعظه کند، نینوا سرنگون خواهد شد. شاید مواردی وجود داشته باشد که باعث شده آن مردم آن پیام را بپذیرند.

آنها ممکن است از این خورشیدگرفتگی خبر داشته باشند. آنها حتی ممکن است از پیامبران خود پیشگویی‌های فاجعه ملی را شنیده باشند. آنها با بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کردند.

در کنار این، آشور، برخلاف آنچه در قرن نهم انجام می‌داد، دیگر قادر به انجام لشکرکشی‌های نظامی نبود، زیرا با قدرتی در شمال، یعنی قدرت اورارتو، سر و کار داشت. قدرت رو به رشد این دشمن که مستقیماً در شمال آشور بود، باز هم می‌توانست مشکلاتی ایجاد کند و به این ایده منجر شود که آشوری‌ها باید با خدایان خود کنار می‌آمدند. همچنین، تلاش برای فکر کردن به این باورپذیری که گروهی از مردم به پیامبری که از سرزمینی بیگانه به سوی آنها می‌آمد، شخصی به نام یونس که آنها او را نمی‌شناسند، گوش دهند و درباره یهوه، خدای افراد بی‌اهمیت، بنی اسرائیل، صحبت کنند، چقدر محتمل است.

چرا آنها باید پاسخ دهند؟ خب، بین نینوا و پرستش خدایان ماهی یا چیزهایی از این قبیل ارتباطاتی وجود دارد، که ممکن است در این داستان نیز نقش داشته باشد. نام شهر نینوا با کلمه اکدی نونو مرتبط است. بنابراین، ممکن است این تصور وجود داشته باشد که نام نینوا چیزی شبیه شهر ماهی است.

اولین اشاره موجود به نینوا از ۲۱۰۰ سال قبل از میلاد شامل تصویری از یک ماهی در محوطه یک شهر است. بنابراین، نوعی ارتباط بین شهر نینوا و ماهی یا خدایان ماهی وجود دارد. خدای اصلی نینوای اولیه نانشی، الهه ماهی بود.

بنابراین، ممکن است نوعی ارتباط بین تجربه بلعیده شدن یونس توسط یک ماهی بزرگ و ارتباط نینوا با پرستش خدایان ماهی وجود داشته باشد. برخی افراد دوباره به این موضوع نگاه می‌کنند و می‌گویند، خوب، این مثالی است که چرا باید این تمثیل یا چیزی شبیه به آن را بخوانیم. من فکر می‌کنم اگر به آن به عنوان یک رویداد تاریخی نگاه کنیم، ممکن است دلیل دیگری باشد که چرا پیام یونس می‌توانست برای این مردم اهمیت داشته باشد.

آیا او تجربه‌ای را که از سر گذرانده بود برای آنها توضیح داد؟ یونس پس از سه روز ماندن در شکم ماهی چه ظاهری داشت؟ اما اگر به نحوی می‌توانست آن تجربه را برای مردم بازگو کند یا آنها را متقاعد کند که این اتفاق واقعاً رخ داده است، باز هم، این می‌توانست راه دیگری باشد که آشوریان با توجه به پیشینه بت‌پرستی و خدایانی که می‌پرستیدند یا تجربیاتی که از سر گذرانده بودند، برای این پیام آماده شده باشند و ممکن است آن را به روش‌هایی پذیرفته باشند که در زمان‌های دیگر در تاریخ آنها صادق نبوده است. همچنین باید به این واقعیت فکر کنیم که آنچه ممکن است از نظر واکنش نینوا ببینیم، ممکن است در واقع به آن بزرگی که اغلب در موعظه‌های عامیانه به تصویر کشیده می‌شود، نباشد. موعظه یونس در نینوا ممکن است نمونه خوبی از یک احیای ملی نباشد.

در واقع، دنیل تیمر و برخی دیگر از محققان عهد عتیق این مسئله را مطرح می‌کنند که آیا ما واقعاً شاهد یک تغییر کیش واقعی از سوی اهالی نینوا هستیم یا خیر. ما ممکن است صرفاً گروهی از مردم را داشته باشیم که هشدار وقوع یک فاجعه قریب‌الوقوع را می‌شنوند، از آن توبه می‌کنند و به دنبال لطف خدا می‌روند. اما هیچ نشانه روشنی وجود ندارد که آنها شرک خود را اعلام کرده باشند.

هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که آنها منحصراً یهوه را به عنوان خدای اسرائیل اعتراف کرده باشند. آنها به پیام ایمان آوردند و به دنبال لطف خدا بودند و خدا نیز به شیوه‌ای مهربانانه این لطف را به آنها کرد. اما ممکن است ما شاهد تغییر کیش ملی مردم آشور نباشیم.

ما نمی‌دانیم که این پاسخ به خدا، این توبه، و اینکه این امر واقعاً چقدر بر بقیه سرزمین آشور یا سایر ملت‌ها یا سایر بخش‌های ملت یا استان‌ها یا مناطق یا شهرهایی که در آنجا بودند تأثیر گذاشت. آیا این صرفاً به منطقه نینوا محدود شد؟ این پاسخ چه مدت طول کشید؟ ما می‌دانیم که تنها در عرض چند دهه کوتاه، آشور به روش‌های خشونت‌آمیز، سرکوبگرانه، وحشیانه و امپریالیستی خود بازگشته است. این ممکن است صرفاً یک نقص موقت بوده باشد که لزوماً در سوابق سلطنتی یا هیچ یک از گزارش‌های تاریخی که در آشور داریم، ذکر نشده است.

فکر می‌کنم انتظار نوعی تأیید بیرونی برای یک احیای بزرگ، در واقع برداشت نادرستی از خود کتاب یونس است. بسیار خوب. چند مسئله دیگر.

شهر نینوا چندین بار در کتاب به عنوان شهری بزرگ توصیف شده است. فصل ۱ آیه ۲، فصل ۳ آیه ۲، فصل ۴ آیه ۱۱. و در فصل ۳، حتی گفته می‌شود که این شهر، شهری بزرگ، لا الهیم، به سوی خدا یا در برابر خدا بود.

فکر می‌کنم شاید فقط منعکس‌کننده‌ی اهمیت آن برای خداست. این شهر بزرگی است، اما به نظر می‌رسد که از برخی جهات به عنوان شهری بزرگ توصیف شده است که برخی از مفسران، مفسران و افرادی که با

کتاب تعامل داشته‌اند، آن را اغراق‌آمیز و از نظر تاریخی نادرست می‌دانند. به عنوان مثال، در فصل ۳، آیه آمده است که نینوا یک شهر بود و شهری بود که سه روز طول می‌کشید تا به آنجا رسید، ۳.

عبارت دقیق در یونس ۳:۳ این را می‌گوید، یونس شروع به رفتن به داخل شهر کرد، سفری که یک روز طول می‌کشید و قبل از آن در آیه ۲، نینوا شهری بسیار بزرگ بود که عرض آن سه روز سفر بود. به نظر می‌رسد این اغراق‌آمیز باشد. یک نفر می‌توانست در یک سفر سه روزه، چیزی حدود ۴۰ تا ۶۰ مایل، پیاده‌روی کند.

این فراتر از قلمرو امکان نیست. جان والتون می‌گوید که محیط شهر نینوا سه مایل و کل مساحت شهر حدود ۳۰۰ هکتار، ۱.۵ مایل مربع، بوده است. بنابراین، آیا اغراق است اگر بگوییم که این یک پیاده‌روی سه روزه بوده است؟ با این حال، آنچه ما در اینجا در مورد پیاده‌روی سه روزه در فصل ۳ صحبت می‌کنیم، ممکن است یک اصطلاح باشد.

ممکن است صرفاً روشی مبهم برای صحبت در مورد عظمت این شهر به شیوه‌ای اغراق‌آمیز یا اغراق‌آمیز باشد. همچنین می‌تواند نشان دهد که این سفر سه روزه بوده است، از این نظر که مدت زمانی که یونس برای انجام موعظه و مأموریت خود صرف می‌کرده، چقدر طول کشیده است. همانطور که او به دروازه‌های مختلف شهر، به خیابان‌ها و مکان‌ها و بازارهای مهم، شاید به منطقه خارج از معبد می‌رفت و این پیام را ابلاغ می‌کرد، سه روز طول می‌کشید تا از جایی به جای دیگر برود، به این بخش‌های مختلف شهر برود و پیام را اعلام کند.

لزوماً این ایده را منتقل نمی‌کند که سه روز طول کشیده تا از آن عبور کنید. بنابراین، باز هم، این ممکن است صرفاً یک عبارت اصطلاحی باشد. این استدلالی علیه تاریخی بودن کتاب نیست.

در فصل ۴، آیه ۱۱، به جمعیت شهر نینوا اشاره شده است. خداوند در پایان این کتاب به یونس می‌گوید و کتاب با این سؤال بلاغی به پایان می‌رسد: آیا نباید به نینوا، آن شهر بزرگ، که در آن بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر زندگی می‌کنند که دست راست خود را از چپ تشخیص نمی‌دهند و همچنین گاوهای زیادی دارد، رحم کنم؟ و بنابراین، این یک شهر بزرگ است، ۱۲۰۰۰۰ نفر. برخی افراد استدلال کرده‌اند که صحبت از افرادی که دست چپ خود را از دست راست تشخیص نمی‌دهند، ممکن است صرفاً اشاره به ۱۲۰۰۰۰ کودک باشد.

با این حال، به نظر می‌رسد که نحوه‌ی مقایسه‌ی انسان‌ها با حیوانات، به تعداد کل انسان‌ها اشاره دارد. بنابراین، با این عدد چه باید کرد؟ آیا دقیق است؟ آیا چیزی را نشان می‌دهد که از نظر تاریخی قابل قبول باشد؟ باز هم، فکر می‌کنم چندین نکته وجود دارد که باید در مورد آنها فکر کنیم. باز هم، اعداد بزرگ در عهد عتیق اغلب به روش‌های نادرستی استفاده می‌شوند.

در مورد ۶۰۰۰۰۰ کودکی که از سرزمین مصر بیرون آمدند، بحث‌های زیادی وجود دارد که آیا باید آن را به معنای واقعی کلمه یا اغراق‌آمیز بخوانیم. در جنگ سوریه و افرایم، در تواریخ آمده است که در جنگ داخلی که بین اسرائیل و یهودا رخ داد، صد هزار نفر در یک روز کشته شدند. این یک عدد نجومی است.

کلمه هزاران اغلب می‌تواند به روش دیگری غیر از ارائه یک عدد ساده ترجمه شود. بنابراین، ممکن است ما به سادگی یک عدد اغراق‌آمیز و بزرگ داشته باشیم، اما در واقع، وقتی این را با سایر سوابق تاریخی مقایسه می‌کنیم، به نظر می‌رسد عدد ۱۲۰۰۰۰ به خوبی برای جمعیت نینوا مناسب است. متنی از کالا در آشور در سال ۸۶۵ قبل از میلاد وجود دارد که به تقریباً ۷۰۰۰۰ نفر که در زمان افتتاح شهر توسط پادشاه از آن بازدید می‌کردند، اشاره دارد.

بنابراین، اگر در کالا ۷۰،۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند، احتمال وجود ۱۲۰،۰۰۰ نفر در شهر بزرگی مانند نینوا، محتمل به نظر می‌رسد. بعدها در قرن هفتم، زمانی که سناخریب این شهر را به مکان سلطنتی تبدیل کرد، جمعیت آشور به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسید. همچنین متوجه می‌شویم که عدد ۱۲۰،۰۰۰ ممکن است فقط شامل افرادی که به طور خاص در محدوده شهر آشور و محیط‌های اطراف آن زندگی می‌کنند، نباشد.

ممکن است به استان و منطقه اشاره داشته باشد. آن استان از کالو، در ۲۰ مایلی جنوب نینوا، تا خورزآباد، در ۱۰ تا ۱۵ مایلی شمال، امتداد داشت. بنابراین فکر می‌کنم این عدد ۱۲۰،۰۰۰ نفر واقعاً محتمل است.

حالا مسئله‌ی دیگری که آخرین مورد است و ما اینجا به آن خواهیم پرداخت، این است که مشکل یا حداقل مسئله و سوالی که در مورد ظهور پادشاه نینوا وجود دارد چیست؟ فصل ۳، آیه ۶. به یاد داشته باشید که پادشاه نینوا کسی است که روزه را فرا می‌خواند و به پیام اینجا به شیوه‌ای بسیار مهم پاسخ می‌دهد. اول از همه، اصطلاح پادشاه نینوا مشابه چیزی است که در سایر متون عهد عتیق داریم. اول پادشاهان ۱:۲۱ به پادشاه اسرائیل به عنوان پادشاه سامره اشاره می‌کند.

آیه ۲۳، فصل ۲۴ کتاب دوم تواریخ، از پادشاه آرامیان به عنوان پادشاه دمشق یاد می‌کند. بنابراین، مرتبط کردن پادشاه با یک شهر کلیدی، از آنچه در جای دیگری از عهد عتیق می‌بینیم، پیروی می‌کند. مشکلی که تعدادی از محققان مطرح کرده‌اند این است که نینوا تا اواخر تاریخ آشور به پایتخت سلطنتی تبدیل نشد.

سناخریب پادشاهی بود که این کار را انجام داد و عظمت آن را گسترش داد، آن را به شهری بسیار دیدنی‌تر تبدیل کرد، شبیه شهری که وقتی به نینوا در تاریخ فکر می‌کنیم، به ذهنمان خطور می‌کند. دو یا سه راه حل محتمل برای این سوال وجود دارد. اول اینکه، کلمه پادشاه در اینجا، ملک، می‌تواند برای اشاره به فرماندار استان یا حاکم اداری که بر منطقه‌ای که نینوا بخشی از آن بود، حکومت می‌کرد، استفاده شود.

ممکن است واقعاً در مورد پادشاه عالی آشور صحبت نکنیم. اما اگرچه نینوا به شکلی که در دوران سناخریب بود، پایتخت سلطنتی نیست، اما حداقل این احتمال وجود دارد که نینوا اقامتگاه سلطنتی بوده که پادشاه در زمان‌های خاصی در آن اقامت داشته است. با بازگشت به دوران بسیار اولیه تاریخ آشور، به دوران سلطنت شلمانسر اول در سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۵۰ پیش از میلاد، شلمانسر اول شهر نینوا را گسترش داد.

به نظر می‌رسد این امر اهمیت آن را در این واقعیت نشان می‌دهد که ممکن است به عنوان محل سکونت پادشاه مورد استفاده قرار گرفته باشد. این شهر قطعاً و مطمئناً در زمان تیگلات-پیلسر اول، بیش از سیصد تا چهارصد سال قبل از زمانی که یونس در آنجا بوده است، به یک اقامتگاه سلطنتی جایگزین تبدیل شده بود. بنابراین، این شهر پایتخت سلطنتی قطعی به شکلی که بعداً در تاریخ آشور بود، نبود، اما احتمالاً حداقل یک محل سکونت سلطنتی بود.

بنابراین، این واقعیت که پادشاه اینجا است در نهایت مشکلی ایجاد نمی‌کند. من فکر می‌کنم می‌توانیم از این مسائل تاریخی عبور کنیم. فکر می‌کنم مسائل ژانری مانع از امکان تاریخی بودن نمی‌شوند.

من فکر می‌کنم با توجه به استدلال‌هایی که ما برای نگاه به یونس به عنوان یک شخصیت تاریخی به کار بردیم، به همه این دلایل، نتیجه‌گیری من این است که باید این را به عنوان یک روایت تاریخی بخوانیم. برای پایان دادن به بحث، داگلاس استوارت، در تفسیر خود در مورد کلمه تفسیر کتاب مقدس، می‌گوید که اگر وقایع شرح داده شده در کتاب واقعاً اتفاق افتاده باشند، همذات‌پنداری وجودی مخاطب با شخصیت‌ها و شرایط همواره افزایش می‌یابد. من فکر می‌کنم ارزش غافلگیری و شوک ناشی از اینکه آشوریان یکی از افرادی

بودند که در کتاب دوازده به خدا گوش فرا دادند، در مقایسه با پاسخی که پیامبران از قوم اسرائیل یا یهودا دریافت می‌کنند، به وزن و جدیت و پیام این کتاب می‌افزاید.

این به ما به شکلی عمیق‌تر، نگرانی واقعی خدا را نسبت به این مردم یادآوری می‌کند. بنابراین، ما روی این موضوع کار کرده‌ایم که آیا یونس یک روایت تاریخی است یا خیر. آیا یک تمثیل است؟ من فکر می‌کنم عناصری از هر دو وجود دارد، اما ما قصد داریم یونس را به عنوان یک پیامبر واقعی و مأموریت و موعظه به نینوا را به عنوان یک مأموریت واقعی که او انجام داد، بررسی کنیم. در ویدیوهایی که می‌آیند و در ویدیوی دوم، اقتدار نهایی یونس بر اساس پیامی است که در آن وجود دارد.

و ما می‌خواهیم بررسی کنیم که آن پیام چیست و کتاب یونس در عهد عتیق چه چیزی را به قوم خدا منتقل می‌کرد. و کاربرد مداوم این پیام برای قوم خدا در زمان حال چیست؟ ما این فرصت را خواهیم داشت که در ادامه و با ادامه مطالعه خود در کتاب یونس، به آن پردازیم.

این دکتر گری یتس در حال تدریس در مورد کتاب دوازدهم است. این جلسه شانزدهم، مقدمه‌ای بر کتاب یونس، تاریخ‌گرایی است.